

کتاب البرهان

دوره دوم، مقاله اولی، جلسه ۷

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۷/۰۸/۱۹ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۵/۰۶/۲۲ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقَفٍ وَمُعِينٌ»

بحثی که از امروز آغاز می‌کنند در حقیقت در کتاب روش رئالیسم، جلد دوم، یک مقاله نسبتاً مفصل را به خود اختصاص داده است. عنوان این مقاله، «پیدایش کثرت در ادراکات ۱» است. مرحوم شهید مطهری در مقدمه این مقاله که مقاله پنجم این کتاب است، معتقد است که این بحث به این کیفیت از ابتکارات علامه طباطبایی است. تعبیر ایشان این است که «از آنجایی که نه در فلسفه قدیم و نه در فلسفه و روان‌شناسی جدید سابقه ندارد که تحت عنوان «کیفیت پیدایش کثرت در ادراکات»، ذهن و ادراکات ذهنی مورد نقادی و تجزیه و تحلیل قرار بگیرد، ممکن است ابتدا تا اندازه‌ای مطالب این مقاله با ذوق خواننده محترم غیر مأنوس جلوه کند ۱». اگر بحث پیدایش کثرت در ادراکات از مباحث ابتکاری مرحوم علامه طباطبایی باشد و اگر از این بخش که به این جا رسیدیم: «ثمرنقول»، بحث پیدایش در ادراکات مطرح باشد، باید ببینیم این جمله «کماذکروا»، در این جا یعنی چه؟

در آغاز این بحث، ایشان می‌فرماید: «ثمرنقول کماذکروا»، می‌گوییم آن چنانکه منطقیین گفته‌اند. باید دید آیا بحث پیدایش کثرت در ادراکات در زبان و قلم سایرین هم وجود داشته و مرحوم علامه چنینش جدیدی به این بحث عطا کردند یا ابتکاراتی در ضمن بحث دارند و یا اینکه این «کماذکروا»، معنای دیگری دارد؟ (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: می‌خواستم عرض بکنم، حالا که فرمودید ما نمی‌خواستیم وارد این عرض بشویم، در آغاز کتاب، مرحوم علامه طباطبایی وعده دادند که هر کجا مطلب خودشان از مطلب قوم جدا شد، اعلام کنند ۲. تعبیر شریف مرحوم علامه در آغاز کتاب این بود که فرمودند: اگر چیزی را خودمان گفتیم، فرمودند بنای ما بر تلخیص عبارات برهان شفاء است: «وقد جربنا علی تلخیص محکی من کلامه الموضوع فی هذا الفن فی غالب المواضع». بعد فرمودند: «غیر ما یسر الله سبحانه من افاضته علینا»، البته برخی از ابتکارات و افاضات ربانی به خود را هم می‌نویسیم، «ناسبین ذلک الی انفسنا»، آن‌جا که چیزی را از خود افزوده می‌کنیم، به خود نسبت می‌دهیم؛ اما خواهیم دید در سراسر کتاب این مطلب دقیقاً رعایت نشده است؛ یعنی مباحثی است که لااقل کیفیت تقریرش جدید و نوین است و مرحوم علامه به خود نسبت ندادند، بلکه گاه با همین جملاتی مثل «کماذکروا»، به دیگران نسبت می‌دهند.

به هر حال، این را باید در موارد مختلف دقت بکنیم که چه مقدار بحث از گذشتگان مأثور است و چه مقدار توسط مرحوم علامه طباطبایی تقریر شده و مطلب، مطلب جدیدی است. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: ایشان یک بحث مفصلی هم دارند. تقریر این کیفیتی را دارند. در بحث پیدایش کثرت در ادراکات به این کیفیتی که مرحوم علامه طباطبایی دارند را هیچ کس ندارد. من این را بررسی کردم. اما باز آغاز این مطلب دارند «ثمرنقول کماذکروا»، این «کماذکروا»، تا کجا «کماذکروا» است؟

مثلاً ادراکات اعتباری اصلاً به نام ایشان سگه خورده است. در منطق و فلسفه اسلامی اولین کسی که بحث اعتباریات را و ادراکات اعتباری را به طور مستقل مطرح کرد، مرحوم علامه طباطبایی بود. ابتکار ایشان در مباحث فلسفی عمدتاً با این بحث گره خورده است که در جلد دوم روش رئالیسم یک مقاله مستقل، مقاله ششم تحت عنوان ادراکات اعتباری که متأسفانه پایان این مقاله قریب به سی صفحه بدون حاشیه هم هست؛ یعنی مرحوم

شهید مطهری این بخش را تحشیه ندارند. بخشی که از همه جا بیشتر شاید نیاز به حاشیه داشت! به هر حال، بنده گمان کردم قبل از اینکه ادامه بحث را داشته باشیم، به اعتبار اینکه قدم به قدم به این بحثی که الان اشاره می‌کنیم نیاز داریم، این بحث را مطرح کرده باشیم و بعد بحث کتاب را ادامه بدهیم. بحثی را که می‌خواستیم مطرح داشته باشیم، بحث انواع ادراک است. ما چند نوع ادراک داریم؟ اقوال و نظریات در این زمینه، مختلف است. بنده این اقوال را اشاره می‌کنم. مراد ما از انواع ادراک، انواع ادراک در نوع بشر است. مراد انواع ادراک در پهنه جهان هستی نیست. ما در انواع ادراک بحثی از علم باری تعالی نداریم، بحثی از کیفیت علم فرشتگان نداریم، بحث از انواع ادراک در بنی آدم و نوع بشر است. حتی بحث از کیفیت ادراک و انواع ادراک در جن هم نداریم، با اینکه جن قرابتش با ما فراوان است، به اعتبار اینکه ذو نفس است، مکلف است. فقط در بنی نوع بشر بحث می‌کنیم.

در مورد انواع ادراک در بنی آدم اقوال مختلفی است:

قول اول این است که نوع بشر یک نوع بیشتر ادراک ندارند. مصداق این یک نوع چیست؟ شاید دو سه رأی در مجموع وجود داشته باشد؛ اما رأی مشهور این است که مصداق این نوع، ادراک حسی است. بشر یک ادراک بیشتر در درون خود احساس نمی‌کند و یک ادراک بیشتر ندارد و آن ادراک حسی است. هم در گذشته و هم در جهان معاصر داریم کسانی را که به این نظر معتقدند. آن‌گاه کسانی که به این نظر معتقدند، باید ادراکات کلی را به نحوی توجیه کنند. توجیه نخست این است که اصلاً آدمی کلی را ادراک نمی‌کند. حداکثر فرد منتشر ادراک می‌کند. فرق است بین ادراک کلی و ادراک فرد منتشر. این مطلب را مرحوم صدر المتألهین نسبت به انسان‌های عادی معتقد است که عموم انسان‌ها به جای ادراک کلی، فرد منتشر ادراک می‌کنند. چه فرقی است بین ادراک کلی و ادراک فرد منتشر؟

این باید در فلسفه بحث و بررسی بشود. نمی‌خواهیم کل بحث ادراک را این‌جا مطرح کنیم.

گروه دوم می‌گویند که آدمی ادراک کلی دارد، ولی ادراک کلی همان ادراک جزئی است، چون جزئی و کلی یکی است. به دیگر سخن: کلی جزئی تضعیف شده و ضعیف شده است و چیز دیگری نیست. حقیقت کلی غیر از حقیقت جزئی نیست. مثال می‌زنند و می‌گویند که شما یک سکه بردارید، سکه‌های پنج تومانی یا ۲۵ تومانی یا ده تومانی هست، با قدرتی خطوط و علائم و نوشته‌جات روی این سکه را محو کنید، حقیقت این سکه تغییر نمی‌کند. این سکه مبهم می‌شود، نوعی کلیت پیدا می‌کند، چون ما نمی‌دانیم ده تومانی است یا ۲۵ تومانی است یا پنجاه تومانی!

ولی این سکه همان سکه است. مقداری آثار و خصوصیات خود را از دست داده است. دقیقاً برعکس طرز تفکر حکمای اسلامی است. حکمای اسلامی کلی را جزئی ارتقاء یافته می‌دانند. این طرز تفکر که در غرب فراوان طرفدار دارد، کلی جزئی تضعیف شده، ضعیف شده به حساب می‌آورد.

به هر حال اگر کسی گفت: آدمی یک نوع ادراک بیشتر ندارد و آن ادراک حسی است، طبیعی است که باید ادراک کلی را به گونه‌ای توجیه کند یا بگوید که انسان اصلاً کلی ادراک نمی‌کند، توجیهی هم ارائه نکند یا بگوید انسان آنچه که به نام کلی می‌فهمد، فرد منتشر است یا بگوید انسان آنچه که بنام کلی می‌فهمد جزئی ضعیف شده است، همان است و دو چیز نیست، بلکه مقداری ضعیف شده و لذا حالت ابهام به خود گرفته است. دقیقاً مثل شبیحی که از دور می‌آید. شبیحی که از دور می‌آید یا انسان است یا حیوان. اگر انسان باشد، یا زید است یا عمرو؛ حیوان باشد یا گاو است یا قاطر؛ اما اینکه من او را بر امور مختلف تطبیق می‌کنم، به خاطر ضعف ادراک من است که دقیقاً او را تشخیص نمی‌دهم، و گرنه او در واقع یک چیز بیشتر نیست.

بگذریم، بحث را قصد نداشتیم به این تفصیل وارد شویم. رأی دوم، رأی مرحوم علامه طباطبایی است. مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در حاشیه اسفار جلد سوم، صفحه ۳۶۲ اصرار دارند بر اینکه ادراک دو نوع است؛ یک، ادراک حسی و دو، ادراک عقلی. در حقیقت مرحوم علامه طباطبایی ادراک خیالی و ادراک وهمی را ساقط می‌کند. می‌گویند ما دو نوع بیشتر ادراک نداریم. ترجمه عبارت ایشان این است که من عبارت عربی ایشان را از اسفار جلد سه نیاوردم.

می‌فرمایند: «وهم به هر صورت کلی مضاف به جزئی مثل کلی انسان، اسب، سیاهی و یا سفیدی نمی‌رسد؛ بلکه فقط به امور جزئی‌های که در باطن نفس موجودند نائل می‌شود، مثل محبت، عداوت، سرور و حزن». این مربوط به حقیقت ادراک وهمی است که می‌رسیم. «مانعی ندارد که ما ادراک این امور را به حس مشترک نسبت دهیم - کما اینکه در سفر نفس خواهد آمد - و صرف نامگذاری اینها به «معانی» در مقابل صورتی که از

طریق حواس ظاهری درک می‌شوند، موجب مابینت نوعی نمی‌شود تا اینکه نیاز به اثبات قوه دیگری باشد. پس حق این است که اصلاً وهم را حذف کنیم و کار وهم را به حس مشترک اسناد دهیم^۳.

این در این جا که می‌گویند اصلاً ما وهم را کنار بگذاریم و بگوییم که وهم جزو مدرکات و ادراکات نیست. آن وقت در جای دیگری یعنی همین اسفار جلد سه، در ادامه بحث صفحه ۳۶۲، در همان حاشیه که حاشیه خیلی متقنی است می‌فرمایند: «حق این است که ادراک دو نوع است و احساس نیز همانند وهم از انواع ادراک، حذف می‌شود و تحقیقاً حضور مادّه محسوس و غیبت آن نمی‌تواند موجب مغایرتی در مدرک در حال حضور و عدم حضور گردد. بله، البته غالباً اینطور است که با حضور مادّه، صورتی که نزد نفس است از جلا و وضوح بیشتری برخوردار است، ولی چه بسا صورت متخیله - در صورت عنایت و التفات نفس به آن - از ظهور قوی‌تر و شدیدتری برخوردار باشد^۴».

ایشان می‌خواهند بگویند که اصلاً ما ادراک وهمی را کنار بگذاریم، ادراک خیالی را هم کنار بگذاریم، در حقیقت بگوییم که فرق فارقی بین ادراک حسی و ادراک خیالی نیست، چون ادراک حسی در صورتی است که صورت مدرک در نزد حاسّه حاضر است و ادراک خیالی در صورتی است که این صورت مدرک از محضر حاسّه غائب است. این تفاوت، تفاوت جوهری نیست. حقیقت ادراک و مدرک یکی است. اگر من دارم به این درخت انگور نگاه می‌کنم، چشمم باز است این اسمش را بگذارم یک ادراک. حالا چشمم بسته است دارم این درخت انگور را در نفس خودم می‌بینم، اسمش را بگذارم یک نوع ادراک. اینکه تفاوت نشد. در هر دو صورت من دارم یک نوع ادراک را تجربه می‌کنم. اینکه من چشمم باز باشد و این درخت را ببینم نوعی ادراک باشد، چشمم بسته باشد نوع دیگری باشد، ایشان می‌گویند این فرق، فرق جوهری نیست.

من گذاشتم ادراک حسی و خیالی و وهمی و عقلی را، تعریفش را در قول چهارم عرض بکنم، یک مقدار شاید خوب بود اول تعریف بیان می‌کردیم. حالا می‌رسیم.

پس بالاجمال مرحوم علامه طباطبایی به تشبیه انواع ادراک معتقدند. ادراک حسی و خیالی یک ادراک است. ادراک عقلی هم یک ادراک، مجموعاً می‌شود دو ادراک.

نظر سوم نظر مشهور است. این نظر، نظر مشهور است. نظر مشهور حکماء این است که ادراک مثلث است. انواع ادراک سه تا است: ادراک حسی، ادراک خیالی و ادراک عقلی. در نظر مشهور سخنی از ادراک وهمی نیست و وقتی مشهور با این سؤال روبرو می‌شوند که پس ادراکات وهمی را چگونه باید توجیهی کرد، هر کس به گونه‌ای ادراکات وهمی را توجیه کرده است.

من به نظرم متن عبارت مرحوم علامه طباطبایی را لازم نیست خوانده بشود، ولی متن عبارت مرحوم شهید مطهری در حاشیه لازم است^۵، چون نکاتی دارد که این نکات را ممکن است از دست بدهیم، در ارتباط با هویت این سه ادراک؛ یعنی ادراک حسی، ادراک خیالی و ادراک عقلی. بگو، احساس، تخیل و تعقل.

می‌فرمایند: «قدما و همچنین متأخرین برای ادراکات انسان از خارج سه مرتبه قائل شده‌اند: مرتبه حس و مرتبه خیال و مرتبه تعقل».

عبارتی که می‌خوانیم جلد اول روش رئالیسم، صفحه ۵۴ است.

«مرتبه حس عبارت است از آن صوری از اشیاء که در حال مواجهه و مقابله و ارتباط مستقیم ذهن با خارج با به کار افتادن یکی از حواس پنجگانه (یا بیشتر)»، چون در تعداد حواس آدمی اختلاف است!

«در ذهن منعکس می‌شود، مثلاً وقتی که انسان چشم‌ها را باز نموده و منظره‌ای را که در برابرش موجود است تماشا می‌کند، تصویری از آن منظره در ذهنش پیدا می‌شود و آن تصویر همان حالت خاصی است که انسان حضوراً و وجداناً در خود مشاهده می‌کند و آن را «دیدن» می‌نامیم، یا آنکه در حالی که کسی صحبت می‌کند و صدای وی به گوشش می‌رسد حالت دیگری را در خود مشاهده می‌نماید که آن را «شنیدن» می‌نامیم»، که ان شاء الله می‌رسیم در آغاز همین بحثی که از امروز باید شروع بکنیم، اولین نوع تکثری که در ادراکات پیدا می‌شود، تکثر از راه تعدد حواس است. ما بخشی از ادراکاتمان مسموعات ماست، بخشی از ادراکات ما ملموسات ماست، بخشی از ادراکات ما مبصرات ماست، چون حواس متنوع است، انواع ادراک پیدا می‌شود. پس اولین مرتبه ادراک، احساس است که صوری از اشیاء در حال مواجهه و ارتباط مستقیم ذهن با خارج با به کار افتادن یکی از حواس در وجود آدمی پیدا می‌شود. این همان بود که گفتیم: «مَنْ فَقَدَ حَسًّا فَقَدَ فَقَدَ عِلْمًا^۵»، این ادراک را با فقدان حسی از حواس و حاسه‌ای از حواس از دست می‌دهیم.

مرتبه دوم مرتبه خیال است، «ادراک حسی پس از آنکه از بین رفت، اثری از خود در ذهن باقی می‌گذارد و یا به

تعبیر قدما پس از پیدایش صورت حسی در حاسه، صورت دیگری در قوه دیگری که آن را «خیال» یا «حافظه» می‌نامیم پیدا می‌شود و پس از آنکه صورت حسی محو شد، آن صورت خیالی باقی می‌ماند و هر وقت انسان بخواهد آن صورت را احضار می‌نماید و به اصطلاح به این وسیله آن شیء خارجی را تصور می‌کند، گاهی آن صورت خیالی این قدر قوی است که وقتی هم که دارد می‌میرد می‌گوید: «أَيْنَ الطَّرِيقُ إِلَى حَمَّامٍ مَنجَابٍ»، که نصف شعر یادم هست!

گاه مثلاً دیده شده در طول تاریخ که جوانی یک خانم یا دختری را یک بار دیده و دیگر ندیده، عمری را در عشق سوخته است؛ یعنی عمری این صورت از ذهن پاک نشده و حک شده است در شیارهای مغز. می‌فرمایند: «صورت خیالی شبیه صورت محسوسه است با این فرق»، سه تا فرق بین صورت محسوسه و صورت خیالی ذکر می‌کنند که این فروق قابل توجه است. من چون خیلی فکر کردم که این بحث را مطرح بکنیم یا نکنیم، دیدم که یک جا باید بالاخره بحث بشود و چون اول بحث هستیم باید بررسی کنیم.

«اولاً غالباً و در حال عادی وضوح و روشنی آن را ندارد»، در اغلب موارد صورت خیالی مثل صورت حسی نیست؛ یعنی بنده دارم الآن شما را نگاه می‌کنم، یک ساعت بعد شما نیستید، من این جا بنشینم و شما را تصور بکنم. یقیناً صورتی که الآن با نگاه کردن دارم، روشن‌تر و شفاف‌تر است از صورتی که غالباً این چنین است، چون مرحوم علامه طباطبایی اشاره داشتند در عبارتشان، این جا الآن خواندیم که فرمودند: «بله، البته غالباً اینطور است که با حضور ماده» یعنی احساس «صورتی که نزد نفس است از جلا و وضوح بیشتری برخوردار است، ولی چه بسا صورت متخیله در صورت عنایت و التفات نفس به آن از ظهور قوی‌تر و شدیدتری برخوردار باشد»، لذا اینجا هم فرمودند فرق غالباً است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: سرّش را می‌خواهید بدانید که چیست؟

سرّش این است که در حقیقت علم مجرد است. نفس آدمی هم مجرد است. هر چه درجه مجرد علم بیشتر می‌شود، ادراک برای نفس قوی‌تر می‌شود؛ یعنی من که الآن دارم شما را نگاه می‌کنم، صورت حسی دارم. وقتی چشمم را بستم، شد صورت خیالی. صورت خیالی تجردش از صورت حسی بیشتر است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: آقای طباطبایی خیلی قشنگ فرمودند، من الآن عبارت ایشان را خواندم. فرمودند: «ولی چه بسا صورت متخیله در صورت عنایت و التفات نفس به آن از ظهور قوی‌تر و شدیدتری برخوردار باشد».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: سنخش را یکی می‌دانند، ظرف ادراکش را هم یکی می‌دانند. ولی ایشان که اصلاً می‌خواهند صورت حسیه را به صورت خیالی برگردانند. در حقیقت این طور است، منتها می‌خواهند بگویند که حضور ماده و عدم حضور ماده چه تفاوتی می‌تواند داشته باشد؟

ابتدائاً اینجور به نظر می‌رسد که در وقت حضور ماده که از آن تعبیر به احساس می‌کنیم، ادراک باید شفاف‌تر باشد.

غالباً هم این جور است. چرا هم آقای طباطبایی و هم آقای مطهری می‌گویند غالباً؟

چون در واقع اگر انسان آن صورت خیالی را در نفس توجه و عنایت تام به آن بکند، احساس می‌کند که شفاف‌تر است.

خدا رحمت کند شیخ عبدالمجید سالم را، ما جوان که بودیم در حجره، گاهی صبح بلند می‌شدیم، می‌گفت آتش نخورده و دهن سوخته، حمامی شدیم، باید برویم حمام!

چه کاری کرده بود در خواب، خودش می‌دانست. شیخ عبدالمجید (رحمه الله علیه) که رفیق ما بود، می‌گفت که به نظرم در خواب لذیذتر است و زحمتش هم کمتر است!

ایشان می‌خواست بگوید که از نظر فلسفی هم آلد است. سرّ اینکه اینجور به نظر می‌رسد در بعضی از مواقع با التفات نفس، آن صورت متخیله شفاف‌تر است دو چیز باید باشد: یکی اینکه چون نفس مجرد است، آن صورت هم مجرد است، این تجرد وقتی پای ماده کنار می‌رود، گویا خودش را بهتر نشان می‌دهد. دیگر اینکه لااقل در برخی از موارد می‌توانیم بگوییم که ذهن و نفس پرداخت می‌کند. مثل کاری که عکاسی روی عکس می‌کرد که قدیم می‌گفتند روتوش می‌کند، این هم روتوش می‌کند و کار هنرمندانه می‌کند، پرداخت می‌کند، برجسته‌سازی می‌کند در حقیقت. لذا برای آن روشن‌تر و شفاف‌تر است و لذا اگر دقت کرده باشید گاهی ما یک پدیده و حادثه‌ای در خارج روبرو می‌شویم یک لحظه، بعد که تأمل می‌کنیم چیزهایی از درونش بیرون می‌کشیم که در آن لحظه

ادراک و احساس، ما این را نداشتیم.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می‌فرماید)

استاد: همین قدر هم داریم، لذا فرمودند غالباً. بیش از این ادعا نیست.

«ثانیاً صورت محسوسه همیشه با وضع خاص»، وضع یعنی چه؟

یعنی «نسبت مخصوص با اجزاء مجاور»، نسبت مخصوص با محیط به یک معنا. «و جهت خاص»، جهت خاص یعنی چه؟

یعنی «در طرف راست یا چپ یا پیش رو یا پشت سر و غیره) و مکان خاص احساس می‌شود، مثلاً انسان هر وقت چیزی را می‌بیند، او را در جای معین و در جهت معین و در محیط معین مشاهده می‌کند؛ اما اگر بخواهد همان شیء را که بارها با اوضاع و جهات مختلف و در جاهای مختلف دیده تخیل کند، می‌تواند آن را تنها پیش نظر خود مجسم نماید، بدون آنکه آن را در وضع و جهت و مکان خاص ملاحظه نماید»، روشن است این فرق دوم.

من این درخت انگور خانه خودم را هر موقع می‌بینم، با وضع خاص و جهت خاص در محیط خاص در مکان خاص می‌بینم. اما وقتی که می‌خواهم تصور کنم آن را، در این تصور مجدد که ادراک تخیلی من است، وضع و جهت خاص لازم ندارد. الآن من این را رو به قبله می‌بینم، پشت آن دیوار سفید می‌بینم، کنار آن در می‌بینم، هیچ کدام از اینها لازم به تصور نیست برای ادراک.

«ثالثاً در ادراکات حسی تماس و ارتباط قوای حاسه با خارج شرط است، در صورتی که آن ارتباط از بین برود خود به خود ادراک حسی نیز از بین می‌رود، اما ادراکات خیالی ذهن احتیاجی به خارج ندارد و لهذا ادراکات حسی، خارج از اختیار شخص ادراک کننده است، مثلاً انسان عادتاً نمی‌تواند چهره کسی را که حاضر نیست ببیند یا آوازش را بشنود یا بوی گلی را که موجود نیست استشمام نماید، اما همه اینها را با میل و اراده خود هرگاه بخواهد می‌تواند با استمداد از قوه خیال تصور نماید»، در حقیقت ادراکات خیالی برای تحققش احتیاج به خارج ندارد، اما ادراک حسی برای تحققش احتیاج به خارج دارد. علتش هم مشخص است، چون ادراک حسی ادراک با فعالیت قوای حاسه است در ارتباط با خارج؛ اما ادراک خیالی در حقیقت تذکار آنچه که در نفس در خیال در حافظه ذخیره شده است می‌باشد و طبیعی است که این فرق، فرق جوهری بین این دو است.

مرتبه تعقل که آخرین مرتبه است «مرتبه تعقل ادراک خیالی چنانکه دانستیم «جزئی» است یعنی بر بیش از یک فرد قابل انطباق نیست، لکن ذهن انسان پس از ادراک چند صورت جزئی قادر است»، که حالا این را باید بعداً روی آن حرف بزنیم که آیا حتماً باید چند صورت پیدا بشود تا انسان بتواند تجرید کند یا نه، ممکن است بعضی از اذهان بتوانند از یک صورت هم تجرید را انجام بدهد؟ این مبتنی بر این است که عمل مقایسه را در تجرید لازم ببینیم یا لازم نبینیم؟

«لکن ذهن انسان پس از ادراک چند صورت جزئی قادر است یک معنای کلی بسازد که قابل انطباق بر افراد کثیره باشد، به این ترتیب که پس از آنکه چند فرد را ادراک نمود، علاوه بر صفات اختصاصی هر یک از افراد بر پاره‌ای از صفات مشترکه نائل می‌شود، یعنی یک معنی را که در یک فرد دیده، دو مرتبه متوجه می‌شود که عین همین معنی در فرد دوم نیز هست و همچنین در سوم و چهارم و ...، این مکرر دیدن یک معنی در افراد مختلف، ذهن را مستعد می‌کند که از همان معنی یک صورت کلی بسازد که بر افراد نامحدودی قابل انطباق باشد. این نحوه از تصور را «تعقل» یا «تصور کلی» می‌نامند. این سه نحوه ادراک بالوجدان برای انسان وجود دارد و هرکس با علم حضوری آنها را در خود می‌یابد».

پس به چه دلیل انسان سه نوع ادراک دارد؟

از وجدانیات است. چطور من گرسنگی را می‌فهمم، ترس را می‌فهمم، خجالت را می‌فهمم؟

می‌فهمم که آدمی سه نوع ادراک دارد.

«فلاسفه اسلامی قبل از صدرالمتهالین به پیروی از فلاسفه یونان تنها قوه عاقله را که مدرک کلیات است، مجرد از ماده می‌دانستند، براهینی که برای تجرد نفس اقامه می‌کردند در اطراف قوه عاقله دور می‌زد. صدرالمتهالین معتقد شد که قوه خیال، بلکه همه قوای باطنه، از ماده مجرد هستند و تجرد آنها را نیز از راه عدم تطبیق خواص آنها با خواص عمومی ماده که در این مقاله شرح آن رفته است به اثبات رسانید ۶». تمام شد.

پس نظر سوم این بود که انواع ادراک سه تا است این نظر، نظر مشهور هم هست. ادراک حسی، ادراک خیالی و ادراک عقلی، حقیقت این سه ادراک از روی عبارت مرحوم شهید مطهری تبیین شد.

رأی چهارم این است که ادراک و انواع ادراک چهار تا است: حس یا ادراک حسی، خیال یا ادراک تخیلی، وهم یا

ادراک توهمی و بعد هم عقل یا ادراک تعقلی. اولین نکته‌ای را که باید این‌جا در نظر گرفت که این نکته نباید از ذهن بیرون برود، این است که وهم و توهم در منطق دو اصطلاح دارد. این دو اصطلاح نباید با هم خلط بشود. گاه وهم در منطق به یک حالت نفسانی گفته می‌شود که در برابر و مقابل ظن به کار می‌رود. همان که از آن تعبیر می‌کردیم به احتمال مرجوح، در مقابل احتمال راجح. اگر من هفتاد درصد احتمال امری را دادم نسبت به آن امر، ظان هستم و اگر سی درصد احتمال دادم، نسبت به آن مطلب متوهم هستم. این یک اصطلاح.

گاهی وهم گفته می‌شود در کنار سه نوع ادراک دیگر به عنوان یک ادراک. وهم به معنای اول در باب تصدیقات مطرح است. احتمال یعنی «احتمال الوجود» یا «احتمال العدم»، اگر من احتمال دادم تحقق شیئی را یا عدم تحقق شیئی را و این احتمال مرجوح بود، این وهم می‌شود. اما وهم به اصطلاح دوم عمدتاً در باب تصورات ابتدائاً مطرح است. ادراکات حسی یعنی تصورات حسی ما، ادراکات خیالی یعنی تخیلات ما و ادراکات توهمی و ادراکات تعقلی عمدتاً در باب تصورات مطرح است.

گفت: بچه‌ای گریه می‌کرد مادرش گفت: «قربان چشم بادامی‌ات بروم»، شروع کرد به زار کردن که من بادام می‌خواهم!

این جوری شده است. منطقیین بعضاً و فلاسفه بعضاً یک ادراک چهارمی به نام ادراک وهمی یا ادراک توهمی ابداع کردند اما حقیقت این ادراک چیست؟

گفت: «خر بیاور و باقالی بار کن!»

این قدر در تبیین و تفسیر این ادراک و تفاوتش با تعقل از طرفی، تفاوت با تخیل از طرفی مطلب گنگ و مبهم است که انسان مجبور است عباراتی که در ارتباط با توهم به عنوان یک ادراک ذکر شده، این عبارات را مرور کند، از مجموع این عبارات ببیند بالاخره یک مطلب مورد اتفاق به دست می‌آید یا به دست نمی‌آید؟ یکی از این عبارات عبارتی بود که ما از مرحوم علامه طباطبایی خواندیم و دیدید که مرحوم علامه طباطبایی خواستند وهم را به هر صورت کلی مضاف به جزئی تفسیر نکنند که بعضی تفسیر کردند. بلکه به گونه دیگری تفسیر کنند. به نظرم شاید بحث ادراکات وهمی لااقل نیمی از یک جلسه را از ما بگیرد.

من ادامه بحث را اشاره کنم که در جلسه آینده بحث بسته بشود. در انواع ادراک، معمولاً بالاترین تعداد نوع ادراکی که گفته شده همین قولی است که عرض کردم که انواع ادراک چهار تاست. ما در یک نوشته‌ای که داشتیم نوشتیم که به نظر می‌رسد انواع ادراک هفت تا است؛ یعنی در میان بنی‌نوع بشر سه نوع ادراک دیگر هم داریم. مگر اینکه گفته شود مقصود از انواع ادراک، انواع ادراک حصولی است. اگر این چنین گفته بشود که مقصود از انواع ادراک، انواع ادراک حصولی است، تقریباً حداکثر اقوالی که در مسئله است، همین اقوال چهارگانه‌ای است که عرض کردیم.

اما اگر مقسم را اعم دانستیم از ادراک حضوری و حصولی، سه نوع دیگر ادراک می‌تواند جلوه کند در بحث. من تعبیر می‌کنم ادراکات سالکانه، ادراکات عارفانه و ادراکات و حیانی. این سه نوع ادراک در میان بنی‌نوع بشر هست، آیا باهم تفاوت جوهری دارد یا نه؟

مرحوم علامه طباطبایی از تجمیع مطالب مختلفشان به دست می‌آید که باهم تفاوت دارد. وحی یک شعور مرموز است که فقط برای انبیاء قابل ادراک است. چه اینکه ادراکات عارفانه یعنی ادراکاتی که مبتنی بر کمال است، فقط مخصوص عرفا است و در مادون آنها نیست. چه اینکه ادراکات سالکانه از آن سه ادراک دیگر مجزاست و داخل در آن ادراکات نیست. نمی‌خواهیم بگوییم در مقام حصولی کردن علم حضوری که ادراک و حیانی حصولی شود، ادراک عارفان حصولی بشود، ادراک سالکانه حصولی بشود، ما هفت نوع ادراک داریم، این مراد نیست. اگر مقسم اعم از ادراک حضوری و حصولی در نظر گرفته شد، در میان بنی‌نوع بشر ظاهراً هفت گونه ادراک داریم در مجموع. البته اگر انواع ادراک حصولی را چهار تا دانستیم. اگر این‌جا تقلیل داشتیم قهراً در مجموع رقم هم تقلیل خواهیم داشت. بحث ادراک وهمی ما ماند و بعد که حالا حقیقت ادراک وهمی چیست، آیا اصلاً ادراک وهمی داریم یا نه، اقسام همان سه تا یا دو تاست و اینکه آیا آن سه ادراک می‌تواند جزء اقسام ادراک مطرح باشد یا نه؟ این به نظرم احتیاج به یک بحث جدیدی دارد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ط - صدرا (علامه طباطبایی با مقدمه و پاورقی استاد مطهری)، ج ۲، ص ۱۳.
۲. کتاب البرهان، ص ۱۲۹.
۳. اسفار (الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة)، ملاحظه صدر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م، ج ۳، ص ۳۶۲.
۴. اصول فلسفه و روش رئالیسم ۱ (مطهری، مرتضی)، ج ۱، ص ۹۱.
۵. اساس الاقتباس، ص ۳۷۵.
۶. اصول فلسفه و روش رئالیسم ۱ (مطهری، مرتضی)، ج ۱، ص ۹۱ - ۹۴.